

محرم در وزوان^۱

عباس رسولی*

«شهر وزوان در مسیر راه آسفالته سراسری تهران اصفهان و در ۸۰ کیلومتری شمال غرب اصفهان قرار گرفته است و از شمال به میمه از جنوب به ونداده^۲ و خسروآباد^۳ و از شرق به جاده تهران اصفهان و از غرب به آزان^۴ و شمال غربی آن زیادآباد^۵ می‌باشد و کلاً این منطقه را بلوک جوشقان^۶ قالی می‌نامند.» (دهخدا، ۱۳۴۰: ۱۵۶)

عزاداری حضرت سیدالشهدا (ع) همان‌گونه که در همه جا مرسوم بوده و هست، در وزوان نیز به شیوه خاص خود برگزار می‌شد. آنچه در قدیم مرسوم بود، سینه‌زنی، زنجیرزنی، قمه‌زنی، بلند کردن نخل، بلند کردن طوق و علم، زدن سنج و دهل و از همه پرترفدارتر و پرهیاهوتر، تعزیه‌خوانی (شبه‌خوانی) بود. پیش از فرا رسیدن دهه عاشورا مساجد و حسینیه‌ها را سیاه‌پوش می‌کردند و وسایل عزاداری را مانند سنج و دهل و علم و طوق و بیرق که برای سینه‌زنی و زنجیرزنی بود آماده می‌کردند و علم و بیرق و طوق را با پارچه‌های خوش‌رنگ آبی، سبز یا رنگ‌های روشن می‌پوشاندند. نخل هم یکی دیگر از وسایل بود که با چوب درست می‌شد، شبیه طاق‌های شیروانی و مزین به پارچه‌های اهدایی البته بلند کردن نخل و علم و طوق کار جوان‌ها و نوجوان‌ها بود اما

1. vazvân

*. فرهنگیار با سابقه واحد فرهنگ مردم

2. Vandâde

3. Xosro âbâd

4. azân

5. Ziyâd âbâd

6. Jošeqân

سنج و دهل را افراد مسن‌تر می‌نواختند. در قدیم سینه‌زنی و زنجیرزنی سنتی حزن‌آور بود برخلاف امروز که حالتی غنایی به خود گرفته و نمایشی شده است. وسایل تعزیه مانند: طبل و شیپور و شمشیر و خنجر، علم و دست‌های درست‌شده از پارچه، مخصوص تعزیه حضرت عباس بود و مشک آب خشک‌شده و لباس، برای شبیه‌خوان‌های موافق و مخالف‌خوان. در گذشته زره و کلاهخودی در وزوان نبود مخالف‌خوان با پارچه و کلاه نمدی، کلاهی شبیه کلاه‌خود درست می‌کرد پاهای خود را از میچ تا زانو با پارچه می‌پیچید و خنجری به پر شالش (شال مسقطی) فرو می‌کرد ولی امام عبا و عمامه سبز و قبای بلند می‌پوشید. افراد دیگر نیز به تناسب حال لباس می‌پوشیدند. برای مثال زینب و سکینه و دیگران چارقد و لباس‌های بلند به بر می‌کردند و افرادی مانند علی‌اکبر خوان و عباس و قاسم و دیگران کلاه را با پارچه می‌بستند و بر سر می‌گذاشتند. اینها مختصری از لباس و وسایل عزاداری در قدیم بود.

از آغاز دهه محرم، همه‌روزه، بعدازظهرها مراسم تعزیه‌خوانی در حسینیه یا بعضی اوقات درمکانی گسترده‌تر که گنجایش جمعیت بیشتر و میدانی برای اسب‌دوانی داشت برگزار می‌شد، اما اغلب در حسینیه بود که معمولاً دوسوم آن با خانم‌ها پر می‌شد. روی پشت‌بام هم بیشتر بچه‌ها و جوان‌ها می‌نشستند، تختگاهی هم در میان حسینیه وجود داشت که جای شبیه‌خوانان بود و وسط آن علم بسیار بلندی برافراشته بود. ساختمان حسینیه، مدور و حجره حجره بود و در روز عاشورا از آنجا که تمام جمعیت، اعم از زن و مرد و پیر و جوان و حتی کودکان برای برگزاری مراسم عزاداری بسیج می‌شدند از اول صبح با صدای سنج و دهل فضای حزن‌انگیزی ایجاد می‌کرد. دسته سینه‌زنی از یک سو و دسته زنجیرزنی از سوی دیگر راه می‌افتادند و جمعی از جوان‌ها برای آماده کردن دو نخل یکی به نام امام حسن (ع) و دیگری به نام امام حسین (ع) پارچه می‌بستند^۱ عده‌ای نیز پیش از قمه‌زنی به حمام می‌رفتند تا ضمن طاهر کردن سر

۱. افرادی که نخل بلند می‌کردند معتقد بودند که هیچگاه نخل امام حسین (ع) از نخل امام حسن (ع) جلو نمی‌افتد (به احترام برادر بزرگتر)

و بدن، محل قمه زدن را هم بتراشند تا موی سر جلو آن را نگیرد، در این محل قمه نمی‌زدند بلکه جلو سر را می‌تراشیدند و با تیغ سلمانی چند تیغ می‌زدند تا خون جاری شود و هنگامی که با دست به سر خود می‌زنند به صورت و کفنی که به تن داشتند بریزد تعزیه‌خوان‌ها هم به سهم خود برای پوشیدن لباس و نواختن طبل و شیپور به حسینیه می‌رفتند به این ترتیب نزدیک ظهر تمام مردم عزادار به طرف حسینیه هجوم می‌آوردند؛ دسته سینه‌زنی از یک سو و دسته زنجیرزنی از سوی دیگر وارد حسینیه می‌شدند مرد و زن و بچه و بزرگ بر سر و سینه می‌زدند و خاک و گاه به سر می‌ریختند و خلاصه هلهله و ولوله‌ای به پا می‌کردند که هرکس شاهد بود متأثر می‌شد و خود را در عزای حضرت اباعبدالله... الحسین شریک می‌دید، در ضمن سه رأس اسب هم آماده می‌کردند که دو رأس آن برای سوار شدن مخالف‌خوان و موافق‌خوان و یکی دیگر برای کُتل بود که بدن آن را با پارچه‌های اهدایی می‌پوشاندند و پسر بچه‌ای هم روی آن سوار بود که کبوتری رنگی در دست داشت به این ترتیب عزاداران مدتی به سر و سینه می‌زدند تا جایی که حتی بعضی از هوش می‌رفتند و از داخل جمعیت بیرونشان می‌بردند.

پس از آرامش جمعیت، مراسم تعزیه‌خوانی شروع می‌شد و مردم سراپا آماده گوش دادن می‌شدند حتی در مواردی که فضای حسینیه کم بود خانم‌ها علاوه بر حجره‌ها، مقداری از پاگرد اسب‌سواران را که به دور تختگاه اسب می‌تازاندند می‌گرفتند و با اینکه احتمال خطر زیاد بود، باکی نداشتند و با دل و جان برای عزاداری آمده بودند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست داستانی را از قول مرحوم پدرم رحمت‌الله... علیه (حاج میرزا محمدعلی) یکی از تعزیه‌خوان‌های معروف وزوان که نقش موافق‌خوان و فهرست‌گردانی را بر عهده داشت یادآور شوم. در زمان حکومت رضاشاه پهلوی، تشکیل اجتماعات ممنوع بود و از برپا کردن مراسم تعزیه جلوگیری می‌کردند. مرحوم ابوی به پاسگاه میمه مراجعه می‌کنند و اظهار می‌دارند که مردم اینجا بنا به سنت قدیمی می‌خواهند روز عاشورا عزای امام حسین (ع) را برپا کنند اگر اجازه دهید به احترام آن

امام مراسم برگزار شود. رییس پاسگاه از پدرم تعهد می‌گیرد که اگر اتفاقی رخ دهد او جوابگو باشد او نیز پس از سپردن تعهد به وزوان مراجعه می‌کند و مراسم عزاداری و تعزیه‌خوانی برپا می‌شود اما ظهر روز عاشورا کره یکی از اسب‌هایی که برای تعزیه آورده بودند از سر و صدا رَم می‌کند و به داخل جمعیت و مکانی که زن‌ها نشسته بودند فرار می‌کند و پا روی شکم بچه کوچکی که در دامن مادرش خوابیده بود می‌گذارد و او را مسدوم می‌کند. سروصدای زیادی به پا می‌شود و شایع می‌شود که بچه کشته شده است. پدرم بسیار ناراحت و متأثر می‌شود اما پدر بچه که سلمانی محل و خود سردسته زنجیرزن‌ها و بسیار معتقد بوده می‌گوید بچه مال من است اگر مُرد فدای سر امام حسین شما اجازه بدهید تعزیه بخوانند. پدرم جواب می‌دهد قانون که این حرف را قبول ندارد به خصوص در وضع فعلی که دنبال بهانه هستند و با تعهدی که از من گرفته‌اند باید پیگرد قانونی آن را بپذیریم اما ناگهان به خود می‌آید و می‌گوید ما که برای خودمان این کار را نکرده‌ایم که نگران باشیم به خود امام متوسل می‌شویم اگر بچه مرد که دیگر نه ما را آزاد خواهند گذاشت و نه عزاداری خواهد بود اما اگر بچه سالم ماند، تا عمر دارم در این خانه خادم خواهم بود و تعزیه را شروع می‌کنند تا اینکه پدر بچه می‌آید و سر در گوش وی می‌گذارد و می‌گوید بچه زنده شده و نفس می‌کشد. پدرم نیز با اطمینان کار را به اتمام می‌رساند و تا زنده بود به تعهدش وفا می‌کند. این واقعه را از این جهت بیان کردم که بدانند مردم قدیم بخصوص این منطقه ایمانی صادق داشتند و در کارشان هیچ‌گونه دورویی و ریا و شکی وجود نداشت.

بعد از مراسم تعزیه نوبت به نخل بلند کردن می‌رسید. دو تخته نخل چوبی را یکی به نام امام حسن (ع) و دیگری به نام امام حسین (ع) بلند می‌کردند و حسین حسین‌کنان به امامزاده سیده‌صالحه خاتون در سه کیلومتری وزوان می‌بردند و پس از مراسم نماز و دعا برمی‌گشتند و نخل‌ها را در محل خودش قرار می‌دادند تا سال دیگر فرا رسد.



متداولترین عزاداری در وزوان همان شبیه‌خوانی بود که از اول دهه عاشورا شروع می‌شد و بعد از عاشورا هم اگر فصل تابستان و برداشت محصول نبود کم و بیش ادامه پیدا می‌کرد در ماه صفر و روز بیست و هشتم نیز که روز رحلت نبی اکرم (ص)، و شهادت امام حسن (ع) بود. تعزیه‌خوانی امام حسن (ع) برپا می‌شد اما رفته‌رفته با فقدان شبیه‌خوان‌های قدیم و پیدایش رادیو و تلویزیون کم‌کم تعزیه‌خوانی رو به افول گذاشت تا اینکه بار دیگر مردم درصدد تجدید رسوم برمی‌آمدند و یکی از برادران بنده (حاج میرزا حسین) که در این زمینه مایه‌ای داشت و فهرست‌گردان خوبی هم بود و نسخه‌های تعزیه را که از مرحوم پدرم به جا مانده بود نگهداری می‌کرد یاری دادند و این مراسم دوباره احیا شد و چند سالی است که دوباره تعزیه‌خوانی متداول گشته و رواج پیدا کرده است. شایان ذکر است نسخه‌های تعزیه را که به آن مجالس می‌گویند چند نفری در ایران دارند و تا آنجا که بنده اطلاع دارم میرعزا و میرغم که دو برادر از اهل کاشان بودند مجالس خوبی داشتند بخصوص میرغم در صدا و میرعزا در شعر که تخلص وی نیز میرعزا بوده است. من اشعاری از زنده‌یاد میرعزا در دیوان قصاب کاشانی دیده‌ام و درصدد هستم چگونگی آن را دریابم در اینجا نیز چند بیت از یک بند آن مراثنی را که به یاد دارم ذکر می‌کنم:

میرعزا به ماتم سلطان مشرقین چون ابر نوبهار بیار اشک از دو عین
جن و ملک به ماتم و فریاد و شور و شین کشتند کوفیان ز جفا اکبر حسین

بعد از شهادت شه لب‌تشنگان حسین

منع است اگر که خنده بیجا کند کسی

مجالس دیگری هم به نام (مداح) برگزار می‌شد که بسیار جالب بود. شب‌ها هم در مساجد، دراویش اشعاری در رثای حضرت اباعبدالله (ع) می‌خواندند و مردم به سوگ می‌نشستند تا اینکه شب سیزدهم محرم که شب سوم شهادت بود قاریان قرآن در مساجد ختم قرآن برپا می‌کردند و بدین شیوه مراسم عزاداری امام (ع) را به پایان می‌رساندند. اما در حال حاضر مراسم عزاداری در وزوان نیز مانند شهرهای بزرگی مثل تهران برگزار می‌شود و دیگر از قمه زدن و نخل بلند کردن خیری نیست البته مراسم تعزیه‌خوانی مانند سابق برقرار است با این تفاوت که از بلندگو استفاده می‌کنند و هر نفر که شروع به خواندن می‌کند میکروفن بلندگو را جلو او می‌برند یا خود می‌گیرد و می‌خواند، لباس‌های تعزیه‌خوان‌ها نیز به روز شده و از زره و کلاهخود استفاده می‌کنند به کمک مردم خیر وزوان و تلاش افراد تعزیه‌خوان زمین‌های اطراف حسینیه قدیم که خراب شده بود خریداری شده و حسینیه وسیع‌تر شده و با وجود درگذشت شبیه‌خوان‌های قدیمی با تلاش و رغبت بعضی از افراد محلی تحت سرپرستی و مدیریت جناب حاج میرزا حسین رسولی، مراسم تعزیه‌خوانی همه‌ساله برگزار می‌گردد. در پایان بحر طویلی از نسخه حضرت عباس و همچنین سر راه گرفتن حضرت عباس (ع) از حضرت علی‌اکبر و نمونه نسخه خطی مربوط به شمر در تعزیه حضرت عباس (تصویر پیوست) ارائه می‌شود.

بحر طویلی از نسخه حضرت عباس

مربوط به شبی که شمر ملعون دعوت‌نامه و امان‌نامه برای حضرت ابوالفضل (ع) آورده بود. یا رب این کیست که در پشت سراپرده، به خود غره شده، لاف و گزافی زند

از روی عتابش به منش هست خطابش، من ندانم چه بگویم به جوابش، من ندانم که بود همچو شب تار، پای جرئت بنهد پیش و نترسد ز سر خویش و چو فسّاد زند نیش، ز بیگانه و یا خویش ز حرف غرض آمیز خودش رخنه کند ارض و سما را.

حال برخیزم و بروم من به سر بستر یاران و عزیزان، بینم به چه حالند، همه پا بست غزالند، پر از اندوه و ملالند، بروم من چو به پابوس حسین آن شه مظلوم، دگر عابد مغموم، دگر زینب و کلثوم، همه اهل حرم جمله به خوابند. گشته معلوم من این صاحب آواز بود لشکر غماز، حال عباس بکن پاس و برون آی ز خیمه و بکش تیغ و بکن محشر کبری به صف کربلا راست.

حال عباس بنشین و به خود شور نما چشم بصیرت بگشا و بنگر، گشته حسین کشته به شمشیر جفا، توانی گذری تو ز برادر؟ چه برادر؟ که بود دایه گهواره او حضرت جبریل، سرافیل، همه صبح و مسا، ارض و سما ماح او صاف جمالش، همه و صاف کمالش، که بردند کنون خیل ملک بهر شرف اشرف قنّاقه مه پاره او را به سماوات، از او یافت شرافت همه عرش علا را.

گیرم امروز تو در راه حسین کشته نگشتی، چه شده عهد و وفایت، مادر تو بنشیند به عزایت، بی ادب قلب تو گنجد که کشند چادر عصمت ز سر زینب و کلثوم، و سکینه به همه عز و عزیزی، ببرندش به کنیزی! عباس بگو عار کجا ننگ کجا کوچه و بازار کجا، عترت اطهار کجا، عابد بیمار کجا، حال عباس بکش تیغ و بکن محشر کبری، به صف کربلا راست.

امیرم به هفده منصب از پور ولی... کنون سقا و سرباز و شفاعت با من است امشب، وزیرم من ندیم منشی ام مستوفی شاهم، غلامم، ایلچیم، دیوان دیوان با من است امشب، منم ماه عرب میر غضب عباس نام آور، حکیم وادی ایمن، که ایمن با من است امشب، بگو تو کیستی ای رهن دین ولی... که در این نیمه شب گوی که دوران من است امشب.

سر راه گرفتن حضرت عباس (ع) از حضرت علی (ع):

شد شام ظلمت حبش و زنگ آشکار بهر کشیک خیمه علم سازم استوار

به‌به عجب شبی است شب آخر وداع
کو قاصدی که مژده به ام‌النبین برد
سی ساله نوجوان تو فردا شود شهید
باد صبا برو به نجف گو به مرتضی
ای شبه مصطفی علی‌اکبر برون خرام
هیئات پس کجاست علی‌اکبر جوان
او رفته در فرات و جا دارد از صواب
گردم سوار مرکب و گیرم سر رهش
قربان زور و بازویت ای نور هر دو عین
ای نونهال گلشن احباب تاجدار
فردا شود زخون من این دشت لاله‌زار
که ای پیر خسته دیده برآور زانتظار
سی سال شکر حق کن و سی ماه روزه‌دار
فردا رسد به خدمت هفتاد جان نثار
گویا به پشت خیمه رسد لشکر شرار
گویا که رفته سوی فرات از برای آب
بندم به روی خویش در این نیمه شب نقاب
بینم که تا ز چیست دلیری و جرئش
بی‌شک شجاعت است تو را ارث از حسین
این نیمه شب ز چیست جدل با دل افکار؟

چند بند از اشعار میرعزای کاشی که به عنوان پیش‌درآمد تعزیه می‌خواندند:

کو نطق درس عشق که گویا کند کسی
از آستین پاره چه پراکند کسی
خون را به جای باده به مینا کند کسی
باید ز اشک دیده چو دریا کند کسی
کو محرمی که درد دل افشا کند کسی
تا کی به پیش خلق تمنا کند کسی

خود را عبث عبث ز چه رسوا کند کسی

دردا که در زمان غدار سوختیم
یک جامه سعید به قامت ندوختیم
گشتیم خسته بس که بریدیم و دوختیم
عشقست ما که از غم یاران گریختیم

دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم

سودا چنان خوش است که یکجا کند کسی

در گران‌بهای چو یک موی بی‌بهاست
تنها مزین به فوج که یکدست بی‌صداست
درویش را ملاطفت از منعمان رواست
مرگ از برای آدم بدبخت چون طلاست

دندان که در دهان نبود خنده بدنماست
دکان بی مطاع چرا وا کند کسی
ای دل به کار و بار کسی واری مکن گنج سخن دینه هر مجلسی مکن
بی علم و فهم بحث به هر مجلسی مکن رخسار خویش زرد به هر ناکسی مکن

اظهار درد خویش به هر ناکسی مکن
حیف از طلا که خرج مطلا کند کسی
ساقی بیار باده که شد فصل نوبهار گل در چمن شکفته و فارغ نشسته یار
مطرب بزن کمانچه و سنتور و نای تار مجنون کجاست تا که زند لطمه بر عذار

خوش گلشنی است حیف که گلچین روزگار
فرصت نمی دهد که تماشا کند کسی
خنگ ستم به مزرع بیچارگان مران زین بیشتر مده تو به خود زحمت جهان
ایمن مشوز معرکه آخرالزمان بر خود مناز حرز عزائم به خود بخوان

آنجا که قدردان نبود قدر خود بدان
بی فایده است رویت لیلا کند کسی
میرعزا به ماتم سلطان مشرقین چون ابر نوبهار بیار اشک از دو عین
جشن و ملک به ماتم و فریاد و شور و شین کشتند کوفیان ز جفا اکبر حسین

بعد از شهادت شهب تشنگان حسین
منع است اگر که خنده بیجا کند کسی

منابع

۱. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

